

## جوهر به مثابه امر واقعی در فلسفه لاک

نازنین زهرا بیگدلی \*

ابراهیم موسوی \*\*

حامد شیواپور \*\*\*

### چکیده

بحث لاک درباره جوهر، دشواری‌های فراوانی دارد. وی از یک سو، جوهر را ناشناخته‌ای تلقی می‌کند که فقط تصویری نسبی و مبهم از آن داریم؛ از سوی دیگر، به فرضیه ذره‌ای<sup>۱</sup> معتقد است که طبق آن، عالم واقع در نهایت، متشکل از اتم‌ها و ذرات مادی است. پرسش اصلی این است که جوهر برای لاک چه جایگاهی دارد. آیا واقعی است؟ یا فقط ذهنی است؟ آیا می‌توان جوهر را همان اتم‌ها و ذرات مادی دانست؟ به عبارت دیگر، چگونه این دو دیدگاه لاک، یعنی فرضیه ذره‌ای و ناشناخته بودن جوهر، سازگارند؟ برای رسیدن به پاسخ، ابتدا بحث جوهر را در فلسفه لاک به اختصار توضیح می‌دهیم و سپس پاسخ نگارنده را به مسئله مزبور بررسی می‌کنیم. نگارنده متعقد است راهکار، تمایز حوزه‌های توجه لاک به جوهر (حوزه معرفت‌شناسانه) و فرضیه ذره‌ای (حوزه وجودشناسانه) است.

**کلیدواژه‌ها:** لاک، جوهر، فرضیه ذره‌ای، کیفیات، تجربه‌گرایی.

\* دانشجوی دکتری فلسفه غرب دانشگاه اصفهان (nz.bigdeli@gmail.com).

\*\* استادیار دانشگاه مفید قم.

\*\*\* استادیار دانشگاه مفید قم.

تاریخ دریافت: ۹۳/۰۱/۲۲؛ تاریخ پذیرش: ۹۳/۰۳/۱۰.

1 . Corpuscularian hypothesis

## مقدمه

واژه «جوهر» را می‌توان ارسطویی دانست. اگرچه موضع لاک ضد ارسطویی بود، از این واژه ارسطویی در آثار خود بهره می‌جوید. دکارتیان و مدرسیون مفهوم جوهر را مفهومی فطری می‌دانستند که از آغاز در ذهن بشر بوده است؛ اما لاک براساس تجربه‌گرایی‌اش، آن را کاملاً تجربی می‌داند. لاک ضرورت بحث از جوهر را در تحلیل مفهوم شیء و شیئیت می‌داند. به اعتقاد وی، مهم‌ترین نقش جوهر وحدت بخشی به کیفیات و حمایت از آنهاست که بر این مبنا می‌توان از مجموعه‌ای مشخص از کیفیات و خصوصیات، به مفهومی از یک شیء رسید. با این تعبیر، می‌توان جوهر را بنیادی‌ترین مؤلفه واقعی دانست (لو، ۱۳۸۶: ۶۷)؛ از سوی دیگر، لاک به فرضیه ذره‌ای معتقد است. طبق این نظریه، عالم واقع متشکل از اتم‌ها و ذرات ریز مادی است که در نهایت تمام اشیا از آنها تشکیل شده‌اند؛ در نتیجه اتم‌ها را می‌توان بنیادی‌ترین مؤلفه عالم واقع دانست. به نظر می‌رسد این دو رویکرد متعارض اند. یکی از راه‌حل‌های پیشنهادی برای رفع این تعارض آن است که جوهر را همان اتم‌ها و ذرات در نظر بگیریم. قسمت‌های بعد با بیان پیش‌فرض‌های لاک و اقامه استدلال، این راه‌حل را بررسی و رد خواهیم کرد. اما مشکل اساسی که با رد این اعتقاد حاصل می‌شود آن است که اگر جوهر را همان اتم‌ها و ذرات ندانیم، چگونه می‌توانیم جوهر را واقعی بدانیم؟ آیا در انتها باید به وجود ناسازگاری در دیدگاه لاک اعتراف کنیم و جوهر را ذهنی بدانیم؟ نگارنده در این مقاله درصدد است با پاسخ به اشکال یادشده، بر واقعی بودن<sup>۱</sup> جوهر در نظر لاک صحه گذارد.

برای رسیدن به این هدف، ابتدا برای تبیین و روشن شدن مقصود لاک از جوهر، به بررسی اجمالی این مفهوم نزد وی و تفاسیر متفاوت آن می‌پردازیم و در نهایت، جایگاه جوهر را به منزله چیزی واقعی تبیین می‌کنیم.

۱. در این مقاله، هر جا از کلمه «واقعی» استفاده شده، مقابل «ذهنی» است.

## مفهوم جوهر نزد لاک

قبل از ورود به بحث لاک درباره جوهر، باید نکته‌ای را بیان کرد. به نظر می‌رسد لاک موضعی آیرونیک درباره جوهر اتخاذ می‌کند؛ زیرا معتقد است جوهر آن چیزی است که نمی‌دانیم چیست. وی می‌گوید:

«مثل اعتقاد ما به جوهر، همانند آن فرد هندی است که گفت جهان روی فیلی حمل می‌شود و چون از او پرسیدند فیلی روی چه چیزی قرار دارد، جواب داد: "لاک‌پشت بزرگی" و باز پرسیدند: "لاک‌پشت روی چه چیزی قرار دارد؟" در جواب گفت: "روی چیزی که نمی‌دانم چیست."» (E2, 23, 2)

درواقع به اعتقاد لاک، ما به حسب عادت و فرض، به وجود جوهر معتقد شده‌ایم؛ اما نمی‌دانیم به واقع آنچه به وجودش معتقدیم، چیست (E2, 23, 1) و این طنزآمیز است؛ بنابراین، ابتدا به نظر می‌رسد لاک باید اعتقاد به جوهر را نفی کند؛ اما با نگاهی عمیق‌تر درمی‌یابیم، با وجود موضع آیرونیک لاک درباره جوهر، وی در دو ادعا اعتقاد به جوهر را نه تنها می‌پذیرد، بلکه به لحاظ معرفتی آن را ضروری می‌داند. اول آنکه از نظرگاه وی، برای آنکه تجربه ما معنادار شود، ناچاریم به جوهری (جوهر در کل یا زیرنهاد) قائل شویم که از کیفیات حمایت می‌کند؛ چه کیفیات مشاهده‌ناپذیر و چه مشاهده‌ناپذیر؛ زیرا لاک معتقد است نمی‌توان کیفیات را مستقل در نظر گرفت و از طرف دیگر، از آنجاکه تجربه ما پیوند آشکاری با مفهوم شیء دارد که نشان از واقعیتی مستقل در تجربه است، برای آنکه مفهوم شیء در تجربه ما نمایان شود، باید به جوهر کلی یا زیرنهادی قائل شویم که کیفیات را وحدت ببخشد، مفهوم شیء را در تجربه نمایان کند و به این ترتیب به تجربه معنا بخشد. دوم آنکه وی بارها تأکید

می‌کند که هیچ چیزی از جوهر نمی‌تواند شناخته شود، بجز آنکه از کیفیات حمایت می‌کند (Tolley, 1999: 71). شاید بتوان این پیش‌فرض لاک را زمینه‌اندیشه هیومی دانست که ما حس جوهریاب و راهی به شناخت جوهر نداریم. اعتقاد به ناشناخته بودن جوهر، کاملاً با مسلک تجربه‌گرایی لاک مرتبط است؛ زیرا وی شناخت را حاصل از دو چیز می‌داند: حس و فکر<sup>۱</sup>. شناخت ما به تصورات، اعم از تصورات بسیط و مرکب تعلق می‌گیرد و این در حالی است که به اعتقاد لاک، تمام تصورات ایجابی ما مستقیم یا غیرمستقیم، از تجربه نشأت می‌گیرند. از نظرگاه وی، تصور جوهر کلی یا زیرنهاد، کاملاً مبهم است؛ زیرا با تجربه نمی‌توان به تصویری واضح و ایجابی از آن دست یافت؛ با تجربه فقط می‌توان به مجموعه کیفیات غیرمستقل دست یافت که در کنار هم قرار گرفته‌اند؛ از طرف دیگر، طبق اولین پیش‌فرض لاک، اعتقاد به جوهر کلی یا زیرنهاد، برای معناداری تجربه ضروری است؛ بنابراین، فقط چیزی از جوهر شناختنی است که در تجربه نمایان می‌شود و آن چیزی نیست جز آنکه زیرنهاد کیفیات را وحدت می‌بخشد و از آن‌ها حمایت می‌کند؛ اما اینکه ماهیت جوهر چیست، لاک معتقد است با توجه به قوای محدود شناخت آدمی، پرسش بی‌پاسخی است. در ادامه، براساس این نکته، وارد بحث لاک درباره مفهوم جوهر می‌شویم.

همان‌طور که پیش‌تر گفتیم، به نظر می‌رسد لاک با وجود رویکرد ضد ارسطویی خود در بحث جوهر، از این واژه به همان معنای ارسطویی، اما محدودتر بهره می‌جوید. ارسطو جواهر اولی را بنیادی‌ترین مؤلفه‌های واقعیت می‌داند؛ به گونه‌ای که عالم واقع را می‌توان متشکل از جواهر اولی دانست. همچنین به اعتقاد وی، وجود صفات و اعراض شیء (یا به تعبیر ارسطویی، حالات شیء) همچون کیف، کم، وضع و ... همه به وجود جوهر وابسته است؛ بدین معنا که این خصوصیات و حالات نمی‌توانند به خودی خود و

قائم به ذات موجود باشند، بلکه وجودشان بسته به وجود جوهر است و این در حالی است که وجود جوهر، وجودی مستقل و قائم به ذات است. به اعتقاد وی، وجود جوهر همان چیزی است که در تغییرات، ثابت و پایدار باقی می ماند، تغییر نمی کند و بحث از این همانی شیء را ممکن می کند؛ به گونه ای که به سبب آن است که می توانیم شیء گذشته، امروز و آینده را شیء واحد تلقی کنیم. در آخر، یکی از مهم ترین نقش های جوهر، وحدت بخشی به خصوصیات و اعراض است و همین سبب می شود که بتوانیم مجموعه ای از ویژگی ها و خصوصیات، مانند سبزی، رشد، شکل و ... را شیء مشخص و منفرد (برای مثال، درخت) تلقی کنیم.

بنابراین، به اعتقاد ارسطو، جوهر مفهوم شیء و شیئیت را برای ما پدید می آورد و از نظر گاه وی، نه تنها واقعیت متشکل از جواهر است، بلکه بدون فرض این جواهر، از اساس نمی توان تصویری از شیء، این همانی و واقعیت داشت.

لاک نیز در تمام مواردی که در قسمت بالا اشاره شد، موافق با اندیشه ارسطوست. اختلاف در بحث جواهر ثانوی، ذوات اسمی، جوهر کلی و تصور جوهر است. ارسطو جواهر خاص را ذیل جواهر ثانوی طبقه بندی می کند که انواع و اجناس اند؛ اما لاک وظیفه طبقه بندی را برعهده ذوات اسمی می گذارد.

ارسطو یکی از فلاسفه ای است که بحث ذوات را جدی مطرح کرده است. ذوات در سنت ارسطویی، دو نقش کلیدی دارند:

۱. طبقه بندی جهان فیزیکی به انواع طبیعی؛ مانند طلا، سرب و ...
۲. توضیح حالات<sup>۱</sup> و ویژگی های ظاهری و مشاهده پذیر<sup>۲</sup> اجسام.

لاک در نقش ضد ارسطویی خود به دو ذات قائل می شود. به اعتقاد او طبقه بندی برعهده آن چیزی است که وی آن را ذات اسمی می نامد. توضیح نیز برعهده آن چیزی

---

1 . behavior

2 . observable

است که وی آن را ذات واقعی معرفی می‌کند.

اختلاف دیگر در بحث از تصور جوهر کلی است. همان‌طور که اشاره شد، لاک دربارهٔ تصور جوهر کلی ندانم‌انگار است؛ اما رأی ارسطو بر قابلیت شناخته شدن جوهر است. لاک برخلاف گرایش سنتی و ارسطویی، تصور جوهر را مبهم، مشوش<sup>۱</sup> و ناشناختنی می‌داند (McCann, 2007: 191). اما در کل می‌توان از مباحثات لاک دربارهٔ جوهر نتیجه گرفت که او از این واژه در تبیین مفهوم شیء به معنای ارسطویی بهره می‌گیرد. لاک در جستارها (E2, 23, 1)، معتقد است از آنجا که برخی از کیفیات همیشه باهم‌اند و طبق عادت نمی‌توانیم به کیفیات قائم‌به‌ذات قائل شویم، در نهایت به جوهری قائل می‌شویم که وجود کیفیات وابسته به آن است و از کیفیات حمایت می‌کند.

«ذهن ... متوجه می‌شود ... که مجموعهٔ خاصی از تصورات بسیط [که در اینجا مقصود لاک همان کیفیات است] همواره باهم‌اند؛ بنابراین فرض می‌کند همهٔ آن‌ها به یک شیء متعلق‌اند ... در نتیجه، ناگزیر به تصورات متعدد در حال وحدت یک نام داده می‌شود ... و از آنجا که نمی‌توانیم بفهمیم چگونه ممکن است این تصورات بسیط، قائم‌به‌ذات باشند، به حکم عادت فرض می‌کنیم باید اساسی وجود داشته باشد که این تصورات بسیط [کیفیات] بر آن قرار گیرند؛ در نتیجه به وجود جوهر قائل می‌شویم.»<sup>۲</sup> (E2, 23, 1)

باتوجه به متن بالا درمی‌یابیم برای نشان دادن مجموعه‌ای از خصوصیات و کیفیات، مانند رنگ، اندازه، شکل، صدای خاص گربه و ... از واژهٔ «گربه» استفاده می‌کنیم که همان‌طور که گفته شد به مجموعهٔ خاصی از کیفیات ارجاع می‌دهد و سپس در ورای این کیفیات و ویژگی‌ها، در نهایت به اسم کلی «جوهر» قائل می‌شویم. (Mackie, 1974: 73). بنابراین می‌توان به دو پیش‌فرض اصلی لاک دربارهٔ جوهر اشاره کرد: ۱) وجود



1. confused

۲. در این قسمت باید گفت لاک اغلب دربارهٔ کیفیات، که تصورات خاصی را در ما پدید می‌آورند، کلمهٔ «تصور» را بدون دقت به‌کار می‌برد. سخن وی هرگز دربارهٔ تصورات ذهنی نیست، بلکه مراد وی کیفیاتی است که در عالم واقع، نیازمند جوهری هستند که از آن‌ها حمایت کند.

ویژگی‌ها و کیفیات وجودی کاملاً وابسته است و چیزی به نام جوهر وظیفه دارد از کیفیات و نیروهای جسم حمایت کند، برخلاف برکلی، نمی‌توان مجموعه‌ای از خصوصیات و کیفیات به هم متصل را شیء واحد در نظر گرفت (Martin, 1980: 7-8)؛ (۲) اعتقاد به جوهر، ضروری است؛ زیرا نمی‌توانیم به کیفیات و ویژگی‌های قائم به ذات قائل شویم؛ بنابراین ضروری است به جوهر معتقد شویم.

نکته دیگر آنکه، لاک در تبیین مفهوم جوهر، از دو واژه «جوهر خاص<sup>۱</sup>» و «جوهر کلی یا زیرنهاد<sup>۲</sup>» بهره می‌جوید. از دیدگاه وی، جوهر خاص همان چیزهای مشخص، منفرد و پایدارند که امروزه آن‌ها را اشیاء واقعی منفرد می‌نامیم<sup>۳</sup>؛ مانند کوه خاص، اسب خاص و مشخص و ... (Lowe, 2005: 60) که می‌توان آن‌ها را در دسته‌ها و انواع مختلفی جای داد. این نقش همان‌طور که گفته شد، برعهده ذات اسمی است. همچنین از منظر وی، ما با مجموعه‌ای از تصورات بسیط، که به گونه‌ای کیفیات را بازنمایی می‌کنند، به تصویری مرکب از جوهر خاص دست پیدا می‌کنیم که «چنین فرض می‌شود که از ساختار درونی یا ذات ناشناخته جوهر نشأت گرفته است.» (Mackie, 1974: 74; E2, 23, 3)

اما به اعتقاد لاک، جوهر کلی همان «چیزی است که نمی‌دانم چیست» (E2, 23, 2) و تنها وظیفه آن وحدت بخشی به کیفیات و حمایت از آن‌هاست. از نظرگاه وی، اگر هر

---

1 . particular substances

2 . substratum or substance in general

۳. به نظر این بحث، شباهت فراوانی به بحث ارسطو از جوهر اولی دارد. ارسطو در کتاب مقولات خود، در تبیین مفهوم جوهر (اوسیا)، از دو تعبیر جوهر اولی (پروتای اوسیا) و جوهر ثانوی (دویترای اوسیا) بهره می‌جوید. از منظر وی، جوهر اولی «آن شیء مشخص، منفرد و پایدار است.» (Aristotle, 1992 B, 3a1) به اعتقاد ارسطو، «جوهرهای نخستین از آن‌رو که موضوع همه چیزهای دیگر [واقع] می‌شوند، به واقعی‌ترین نحوی جوهرها نامیده می‌شوند.» (Ibid) طبق این رویکرد، جوهرهای نخستین، همان جزئی‌های انضمامی موجود در عالم خارج، از قبیل اسب مشخص، انسان مشخص و ... است و اما جوهر ثانوی، همان گونه‌های کلی یا انواع و اجناس هستند که جوهر اولی ذیل آن طبقه‌بندی می‌شوند (Ibid).

فردی به ذهن خود رجوع کند تا تصویری از جوهر کلی بیابد، تنها تصویری نسبی و مبهم خواهد داشت؛ از این رو لاک، آن‌ها را جواهر خالی<sup>۱</sup> می‌نامد (Lowe, 2005: 68). مبهم و نسبی بودن تصور جوهر کلی، از آنجا برمی‌خیزد که به اعتقاد لاک، ما هیچ تصویری ایجابی از جوهر کلی نداریم، بلکه حداکثر تصور نسبی که از آن داریم، به مثابه «چیزی است که نمی‌دانم چیست» که فقط کیفیات جواهر منفرد و خاص را «نگه می‌دارد.» (Lowe, 1994 77: 2, E2, 23, 2) اما در این قسمت باید به نکته‌ای توجه کرد. از دیدگاه لاک، ما از جوهر درکی داریم، به این معنا که می‌دانیم جوهر وجود دارد؛ اما نمی‌دانیم چیست و این به معنای ناشناخته بودن جوهر است. اما لاک اضافه می‌کند که ممکن است جوهر کلی ماهیتی داشته باشد که برای دیگر موجودات عاقل، همچون فرشتگان و خدا شناختنی باشد (Lowe, 2005: 68)؛ بنابراین، باید بین ناشناخته بودن<sup>۲</sup> وجود جوهر و ناشناخته بودن تصور ما از جوهر در اندیشه لاک تمایز قائل شد. همانطور که گفتیم، لاک بر وجود جوهر تأکید می‌کند، اما تصور جوهر را مبهم و ناشناخته می‌داند (Anthony, 2012: 136).

به نظر می‌رسد ناشناخته بودن و تصور ایجابی نداشتن از جوهر کلی یا «زیرنهاد» در اندیشه لاک، از دو عامل اساسی نشأت می‌گیرد: (۱) تمام تصورات ایجابی ما از کیفیات است؛ اما خود این کیفیات زیرنهاد یا جوهر نیستند، بلکه همان گونه که در قسمت‌های قبل گفتیم، این کیفیات بر جوهر یا زیرنهاد لنگر می‌اندازند و وجودشان به جوهر وابسته است؛ (۲) جوهر یا زیرنهاد خود فاقد هرگونه خصوصیت و کیفیتی است و نقش آن فقط حمایت کردن از کیفیات و وحدت‌بخشی به آن‌هاست؛ زیرا اگر جوهر کیفیاتی داشته باشد، آنگاه بر اساس فرض خود لاک، این کیفیات نیازمند «زیرنهاد» یا جوهر دیگری هستند که در نهایت به تسلسل می‌انجامد؛ در نتیجه، جوهر کلی برای ما ناشناخته است و فقط تصویری نسبی و مبهم از جوهر کلی یا زیرنهاد در اختیار ماست.

1 . bare particles

2 . agnosticism



## سه نظریه در تفسیر لاک از جوهر

تفسیرهای متفاوتی از مفهوم جوهر نزد لاک موجود است که می‌توان آن‌ها را به سه دسته اصلی تقسیم کرد. در این بخش تلاش می‌کنیم خلاصه آن‌ها را بیان کنیم.

### ۱- جوهر به مثابه اساس کیفیات<sup>۱</sup>

طبق این تفسیر سنتی، لاک رویکرد سنتی ارسطویی به جوهر دارد. از طرفداران این نظریه می‌توان به بنت<sup>۲</sup> (۱۹۸۰) اشاره کرد. بنابر این نظریه، جوهر همان اساس کیفیات اند که اجزایی خالی و برهنه<sup>۳</sup> تلقی می‌شوند؛ یعنی خود فاقد هرگونه کیفیتی‌اند. جردن<sup>۴</sup> (۲۰۱۲) نیز معتقد است از آنجاکه ادراک کیفیات به مثابه چیزهای مستقل و قائم به خود محال است، وجود جوهر برای نگه داشتن کیفیات ضروری است و جوهر به خودی خود ماهیت خالی دارد که فقط با عملکردش معنا می‌یابد. از منظر مرنلند<sup>۵</sup> (۲۰۰۱) نیز جوهر چیزی است که کیفیات را به یکدیگر مرتبط کرده است و شیئی جزئی است که وحدت می‌بخشد (Anthony, 2012: 137).

### ۲- جوهر به مثابه ذوات کلی<sup>۶</sup>

از طرفداران این نظریه، الکساندر<sup>۷</sup> (۱۹۸۵) است. از دیدگاه وی، جوهر را در اندیشه لاک می‌توان همان ذوات کلی در نظر گرفت. ذوات کلی، شامل جوهر مادی و غیرمادی است. جوهر مادی از اساس صلب‌اند<sup>۸</sup> و جوهر غیرمادی، ذواتی ناشناختنی‌اند. اما

- 
- 1 . Substance as a substratum to qualities
  - 2 . Jonathan Benneth
  - 3 .bare particulars
  - 4 . Jordan
  - 5 .Moreland
  - 6 . Substance as general essences
  - 7 .Alexander
  - 8 .solid

مک‌کین<sup>۱</sup> (۲۰۰۷) در تفسیر جوهر از منظر لاک، معتقد است هر چیزی که در عالم موجود است، یکی از این دو جوهر را خواهد داشت. طبق این رویکرد چیزی به نام جوهر کلی<sup>۲</sup> که بین جسم<sup>۳</sup> و روح<sup>۴</sup> مشترک باشد، از اساس وجود ندارد؛ به عبارت دیگر، به اعتقاد الکساندر هر شیئی جوهر مادی و غیرمادی دارد؛ اما مک‌کین معتقد است هر شیئی یا جوهر مادی است یا جوهر غیرمادی (Anthony, 2012: 138).

### ۳. جوهر به مثابه ذوات واقعی<sup>۵</sup>

یکی از طرفداران این نظریه، مک‌کن<sup>۱</sup> (۲۰۰۷) است. در این نظریه، لاک جوهر را با ذوات واقعی شناسایی می‌کند. این سخن بدین معنا نیست که لاک مفهوم اساس کیفیات را با ذوات واقعی شناسایی می‌کند، بلکه مقصود آن است که این دو مفهوم از چیز واحدی تعبیر می‌شوند و تمایزشان فقط تمایز مفهومی<sup>۷</sup> است. بنابراین رأی لاک، ذات واقعی، ساختار درونی نامحسوس شیء است که صفات محسوس و نامحسوس شیء به آن قائم است و این تعبیر همان مفهوم جوهر را تداعی می‌کند (Anthony, 2012: 139). به اعتقاد نگارنده، این برداشت قوی‌تر از دو نظر دیگر به نظر می‌رسد؛ زیرا به تبیینی جامع و سازگار از مفهوم جوهر یا زیرنهاد و ذوات واقعی منجر می‌شود.

### جایگاه جوهر

بعد از بحث اجمالی درباره مفهوم جوهر نزد لاک و تفاسیر متعدد آن، به مهم‌ترین پرسش پژوهش پیش‌رو می‌پردازیم که بررسی جایگاه جوهر است. مسئله را می‌توان این

1. McCain
2. substance in general
3. body
4. spirit
5. Substance as real essences
6. McCann
7. conceptual

گونه مطرح کرد: باتوجه به اعتقاد لاک به اتمیسم و فرضیه ذره‌ای، می‌توان جوهر را از نظرگاه وی واقعی در نظر گرفت یا جوهر فقط ذهنی است؟ اعتقاد لاک درباره ماده، بر نگرشی به جسم<sup>۱</sup> مبتنی است که وی از گسندی<sup>۲</sup> و بویل<sup>۳</sup> وام گرفته است. این نگرش بخشی از فرضیه‌ای است که بویل آن را فرضیه ذره‌ای<sup>۴</sup> نامیده است. در یک نگاه کلی می‌توان گفت طبق این نظریه:

۱. ماده تمام اجسام از یک نوع است که همانا جوهری صلب<sup>۵</sup> و ممتد است.

۲. همه اجسام از اتم‌ها یا ذراتی منفرد<sup>۶</sup> تشکیل شده‌اند که به لحاظ فیزیکی نادیدنی‌اند و فقط واجد کیفیات خودشان (کیفیات اولیه) همچون امتداد، صلبیت، اندازه، شکل، مکان<sup>۷</sup>، حرکت، سکون و عددند؛ در واقع، همه اجسام از مجموعه این ذرات تشکیل شده‌اند.

۳. تمام تغییرات در وضع اشیا، به دلیل تغییر در سطح مجموعه ذرات آنهاست<sup>۸</sup> و تغییر در سطح مجموعه ذرات نیز حاصل تأثیر یا ارتباط جسمی دیگر بر شیء است. به همین دلیل است که می‌گویند تمام علت‌هایی که سبب تغییر در وضع اجسام می‌شوند، علت‌های مکانیکی‌اند<sup>۹</sup> (McCann, 1995: 57).

این نگرش به اجسام، تاندازه‌ای شبیه برداشت دموکریتوس<sup>۱۰</sup>، اپیکوروس<sup>۱۱</sup> و

- 
1. body
  2. Gassendi
  3. Boyle
  4. corpuscularian hypothesis
  5. solid
  6. individual
  7. location
  8. texture
  9. mechanical causation
  10. Democritus
  11. Epicurus

لوکریئوس<sup>۱</sup> از اتمیسم است. گسندی، چارلتون<sup>۲</sup> و بویل اتمیسم را در قرن هجدهم احیا کردند. لاک نیز تحت تأثیر بویل، با فلسفه ذره‌ای یا فلسفه مکانیکی آشنا می‌شود. چرا بحث از جسم، نقش چشمگیری در فلسفه لاک بازی می‌کند؟ زیرا بحث از جسم در قرن هجدهم، یکی از مهم‌ترین مسائل فلسفه، فیزیک و شیمی بود؛ بنابراین، لاک نیز از این جرگه مستثنی نبود و در دوره‌ای که علم با شکوفایی فراوانی همراه بود، در نظریات فلسفی خویش به آن نظر می‌کرد. در دوره لاک چهار نظریه اصلی درباره ساختار ماده وجود داشت:

۱. نظریه ارسطویی - اسکولاستیکی درباره چهار عنصر آب، خاک، هوا و آتش. طبق این نظریه، این چهار عنصر، ماهیت جوهرهای منفرد را تشکیل می‌دهند.
  ۲. نظریه دیگر نظریه‌ای است که از افراد برجسته آن می‌توان به هلمنتس<sup>۳</sup> اشاره کرد. طبق این نظریه، سه عنصر اصلی در ماهیت ماده عبارت است از نمک، سولفور و جیوه. جیوه به دلیل فعال<sup>۴</sup> و زنده بودنش<sup>۵</sup>، نقش بیشتری در ماهیت ماده دارد.
  ۳. نظریه بعدی، نظریه دکارت و دکارتیان است. براساس این نظریه، ماده با امتداد شناسایی می‌شود؛ به عبارت دیگر، ماهیت ماده همان ممتد بودن است.
  ۴. نظریه آخر، همان فرضیه ذره‌ای یا اتمیسم مکانیستی<sup>۶</sup> است که طبق آن ماهیت ماده را همان ذرات تشکیل می‌دهند که فقط واجد کیفیات اولیه‌اند (McCann, 1995: 57).
- دیدگاه لاک درباره ماهیت ماده، متأثر از دو گرایش عمده است: (۱) فرضیه ذره‌ای که

- 
1. Lucretius
  2. Walter Charlton
  3. Helmonts
  4. active
  5. vital
  6. mechanistic atomism
- یا اتمیسم ماشین‌انگارانه.

طبق آن عالم واقع متشکل از ذرات است؛<sup>۲</sup> ندانم‌انگاری<sup>۱</sup> گسندی که طبق آن معرفت انسان به ذات و ماهیت ماده تعلق نمی‌گیرد و در نتیجه، معرفت علمی بشر دربارهٔ جهان فیزیکی، محدود است. بنابر فرضیهٔ ذره‌ای، عالم واقع در نهایت، متشکل از ذرات ریز و نامحسوسی<sup>۳</sup> است که فقط دارای کیفیات اولیه<sup>۴</sup> شامل اندازه، شکل، وضع<sup>۵</sup>، صلبیت<sup>۶</sup> و حرکت‌اند. این ذرات ممکن است در اندازه و شکل با یکدیگر متفاوت باشند، اما در سایر ویژگی‌ها یکسان‌اند (Jolley, 1992: 64). بنابر این نظریه، عالم واقع و اشیا در انتها متشکل از این ذرات است. گفتنی است لاک این نظریه را در بحث از عالم واقع می‌پذیرد. حال پرسش مهم این است: باتوجه به فرضیهٔ ذره‌ای، آیا می‌توان جایگاهی برای جوهر در عالم واقع قائل شد؟ به عبارت دیگر، آیا می‌توان باتوجه به مبانی لاک در بحث از جوهر و ماده، جوهر و ماده را یکی دانست و به این ترتیب، براساس تجربه‌گرایی لاک، به جایگاهی برای جوهر در عالم واقع دست یافت؟

شاید بتوان با استفاده از فرضیهٔ ذره‌ای، واقعی بودن جوهر را نزد لاک توجیه کرد. براین مبنا، باید معتقد شویم که جوهر شیئی همچون درخت، هم‌ارز ذات واقعی آن<sup>۷</sup> و مجموعه‌ای پیچیده و آرایش‌یافته از اتم‌ها و ذرات مادی است که در نهایت، اجزای

1. Agnosticism

2. imperceptible

۳. لاک در بحث از کیفیات، آن‌ها را به سه دسته تقسیم می‌کند: کیفیات اولیه، کیفیات ثانویه و کیفیات ثالثه. او فقط کیفیات اولیه را کیفیات واقعی می‌داند.

4. position

5. solidity

۶. همان‌طور که پیش‌تر به آن اشاره شد، تفسیر برگزیده نگارنده، تفسیر سوم است که طبق آن، مفهوم جوهر و ذات واقعی هم‌ارزند و دو بیان در تبیین یک واقعیت به‌شمار می‌آیند. گفتنی است سخن مذکور در این قسمت، مبتنی بر همین پیش‌فرض است.

جوهری آن هستند<sup>۱</sup> (McCann, 1994: 81). بنابراین، تمام اشیاء ماکروسکوپی، در نهایت به اجزای ریزساختار منتهی می‌شوند. با این تفسیر، همچنان می‌توان جوهر را بنیادی‌ترین مؤلفه عالم واقع دانست.

اما اگر جوهر را اتم‌ها یا ذرات مادی در نظر بگیریم، مشکلی پیش می‌آید. همان‌طور که گفته شد، بنابر فرض لاک درباره جوهر، جوهر فاقد هرگونه ویژگی و کیفیتی است و نقش آن فقط حمایت از کیفیات و وحدت بخشی به آن‌هاست؛ زیرا در غیر این صورت، تسلسل لازم می‌آید؛ از سوی دیگر، طبق فرضیه ذره‌ای، ذرات و اتم‌ها خود دارای کیفیات اولیه از قبیل وضع، اندازه، شکل و ... هستند. در این صورت، اگر جوهر را همان اتم‌ها یا ذرات مادی در نظر بگیریم، بدین معنا خواهد بود که جوهر کیفیات اولیه دارد و این خلاف فرض است؛ در نتیجه، به نظر می‌رسد نمی‌توان اتم‌ها یا ذرات را همان جوهر در عالم واقع دانست؛ به تعبیر دیگر، نمی‌توان برای تصور جوهر به منشأ واقعی در تجربه قائل شد؛ از این رو، نمی‌توان جوهر یا زیر نهاد را بر اساس تجربه‌گرایی لاک، واقعی در نظر گرفت.

با قبول این مطلب، می‌توان گفت با چهار امکان درباره جایگاه جوهر روبه‌رو هستیم:  
۱. یا باید جوهر را ذهنی در نظر گرفت؛ چنان‌که بعد از لاک، برکلی بر آن تأکید می‌کند که در انتها به انکار جوهر مادی منتهی می‌شود.

۲. یا آنکه مفهوم جوهر را مفهومی فطری در نظر گرفت که از آغاز در ذهن بشر بوده است؛ چنان‌که دکارت و دکارتیان به آن تصریح می‌کردند. این نظر با تجربه‌گرایی لاک در تضاد آشکار است.

۳. یا آنکه قائل شویم که مفهوم جوهر فقط از عادت‌های ذهنی ما نشأت می‌گیرد و ما راهی برای شناخت آن نداریم؛ چنان‌که هیوم بعد از لاک، به آن معتقد است.

۱. از طرفداران این رأی می‌توان به آیر اشاره کرد. برای اطلاع بیشتر ر.ک:

Ayers, Michael (1991), Locke, Routledge: London & New York.

۴. یا آنکه جوهر را قالب ذهن بشر بدانیم که به تجربه ما شکل می‌دهد؛ چنان‌که کانت آن را مطرح می‌کند.

با اندکی درنگ درمی‌یابیم، رویکرد تجربه‌گرایانه و واقع‌گرایانه لاک با هیچ‌کدام از این امکانات سازگار نیست. آیا باید به وجود ناسازگاری در دیدگاه لاک اعتراف کرد؟ به‌نظر می‌رسد راه‌حل زیر برای رفع این مشکل، پیشنهاد مناسبی باشد.

باید توجه کرد که لاک زمانی پای بحث از جوهر را به‌میان می‌کشد که درصدد تحلیل مفهوم شیء، شیئیت و چگونگی شکل‌گیری این مفهوم در ذهن است. این بحث کاملاً متافیزیکی، معرفت‌شناختی و معنایی است؛ ازطرف‌دیگر، لاک زمانی سخن از فرضیه ذره‌ای به‌میان می‌آورد که درصدد تحلیل عالم فیزیکی است. چنان‌که می‌بینیم، هر دو بحث، سخن از عالم واقع و واقعیت است؛ اما به‌نظر می‌رسد لاک در دو مقام، به بحث از عالم واقع می‌پردازد و می‌توان گفت کلید پاسخ به مسئله اصلی، توجه به این دو مقام است.

با دقت در آنچه لاک درباره جوهر و فرضیه ذره‌ای گفته است، شاید بتوان چنین استنباط کرد که او زمانی واقعیت را معرفت‌شناسانه تحلیل می‌کند و واقعیت یا به‌تعبیری اشیا را متشکل از جوهر و کیفیات می‌داند؛ و زمانی وجودشناسانه تحلیل می‌کند و اشیا را متشکل از اتم‌ها و ذرات مادی می‌داند و در جایی دیگر سعی می‌کند با بحث از ذات واقعی<sup>۱</sup>، میان این دو حوزه ارتباط برقرار کند که بحث از آن، از حیطة این مقاله خارج است. اگر به تفاوت این دو مقام توجه شود، احتمال دارد بتوان نتیجه گرفت که فرضیه ذره‌ای هیچ تعارضی با واقعی بودن جوهر ندارد. مشابه این بحث را می‌توان در فلسفه ارسطو نیز پیگیری کرد. به‌نظر می‌رسد فقط در این صورت می‌توان فرضیه ذره‌ای و تلقی لاک را از جوهر چونان شیئی واقعی، سازگار دانست.

## نتیجه گیری

لاک برخلاف رویکرد ضدارسطویی خود، از واژه «جوهر» بهره می جوید. به اعتقاد وی، از آنجاکه نمی توانیم تصور کنیم چطور کیفیات می توانند قائم به ذات باشند، عادت کرده ایم جوهری را فرض کنیم که کیفیات به واسطه آن بقا دارند. همچنین وی در جایی دیگر به روشنی می گوید جوهر آن چیزی است که نمی دانم چیست؛ یعنی هیچ تصور ایجابی از جوهر نداریم و جوهر ناشناخته و مبهم است. از مجموع آنچه گفته شد می توان به چهار پیش فرض اصلی لاک درباره جوهر اشاره کرد:

۱. اعتقاد به جوهر برای داشتن مفهومی از شیء و واقعیت ضروری است.  
۲. نمی توان مجموعه ای از کیفیات را بدون در نظر گرفتن جوهر به مثابه شیء واحدی در نظر گرفت.

۳. تمام تصورات ایجابی ما از کیفیات است؛ اما خود این کیفیات زیر نهاد یا جوهر نیستند.  
۴. جوهر یا زیر نهاد هیچ خصوصیت و کیفیتی ندارد و تنها نقش آن حمایت کردن از کیفیات و وحدت بخشیدن به آنهاست؛ زیرا اگر جوهر دارای کیفیاتی باشد، آنگاه بر اساس فرض خود لاک، این کیفیات نیازمند «زیر نهاد» یا جوهر دیگری اند که در نهایت به تسلسل می انجامد.

از سوی دیگر، بنا بر رویکرد اتمیستی لاک، بنیادی ترین مؤلفه عالم واقع، اتم ها یا ذرات مادی اند؛ در نتیجه، به نظر می رسد برای آنکه بتوانیم جوهر را واقعی بدانیم، ناگزیر باید جوهر را هم ارز ذات واقعی و همان اتم ها و ذرات مادی در نظر بگیریم که با پیش فرض های لاک و استدلال ها، سازگار نیست. در انتها برای پاسخ به پرسش اصلی این مقاله و تبیین جایگاه جوهر، به نظر می رسد باید دو مقام را از هم تفکیک کنیم. لاک در بحث از مفهوم شیء و شیئیت، پای مفهوم جوهر را به میان می کشد که بحثی کاملاً متافیزیکی است و در بحث از عالم فیزیکی، تئوری فرضیه ذره ای را مطرح می کند؛ بنابراین می توان نتیجه گرفت که لاک در هر دو رویکرد، درصدد تحلیل عالم واقع است، اما در دو مقام. وی در مقام وجودشناسی، درباره اتم ها و فرضیه ذره ای بحث می کند و





عالم واقع را متشکل از اتم‌ها می‌داند. در مقام معرفت‌شناسی، تلاش می‌کند برای تبیین عالم واقع، دربارهٔ جوهر بحث کند و عالم واقع را متشکل از جوهر و کیفیات می‌داند؛ به عبارت دیگر، اگر جوهر را به مقام معرفت و اتم‌ها و ذرات را به عالم وجود مربوط بدانیم، که هر دو یک واقعیت را در دو چهره یا در دو مقام بیان می‌کنند، آنگاه هر دو در عین سازگاری، دو بیان متفاوت از عالم واقع‌اند؛ بنابراین، می‌توان جوهر را کاملاً واقعی در نظر گرفت.

## منابع

۱. لو، ای. جی. (۱۳۸۶)، **راهنمای جستار در باب فاهمه بشری**، مترجم: ابوالفضل حقیری، انتشارات حکمت، تهران.
2. Anthony, Kanu Ikechukwu (2012), **The Problem of Substance in John Locke**, American Journal of Social Issues & Humanities, Vol.2, pp. 133-141.
3. Aristotle (1992), **Categories**, trans. by J. L. Ackrill .Oxford: Oxford University Press.
4. Jolley, Nicholas (1999), **Locke: His Philosophical Thought**, Oxford: Oxford University Press.
5. Lock, John (1974), **An Essay Concerning Human Understanding**. ed. P. H. Nidditch. Oxford: Clarendon Press.
6. Lowe, E. J. (1995), **Locke on Human Understanding**, London & New York: Routledge.
7. \_\_\_\_\_ (2005), **Locke**. London & New York: Routledge.
8. McCann, Edwin (1995), **Lock's Philosophy of Body**, USA: Cambridge University Press.
9. \_\_\_\_\_ (2007), **Locke on Substance**, USA: Cambridge University Press.
10. Mackie, J. L. (1974), **Problems from Locke**, Oxford: Oxford university press.
11. Martin, C. B. (1980), '**Substance Substantiated**', Australasian Journal of Philosophy Vol.58, pp.3-10

Archive of SID